

تاریخ نگری و تاریخ نگاری

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، پیاپی ۷۶، بهار ۱۳۸۸

بازتاب مفهوم ایران و اندیشه ایرانی در آثار ناصرالدین منشی کرمانی

فریدون الهیاری^۱

چکیده

تهاجم ویرانگر مغول و فروپاشی خلافت بغداد با وجود پیامدهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در تاریخ ایران دوران اسلامی از منظر بررسی فرایند بازسازی هویت و موجودیت سیاسی ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بازنمایی مفهوم ایران در متون تاریخی، جغرافیایی و ادبی این دوره و بازتاب نظری و عملی فرهنگ سیاسی ایرانی و الگوی ملوکداری ایران از جمله ویژگی‌های مهم این دوره تاریخی به شمار می‌آیند. بی تردید متون تاریخی و نوشته‌های مورخین بزرگ این دوره تاریخی از حوزه‌های بسیار مهم بروز و بازتاب این مفاهیم و افکار و اندیشه‌ها به شمار می‌آیند. ناصرالدین منشی کرمانی به عنوان یکی از مورخان برجسته دوره‌ی مغول به سبب تألیف آثار مهمی چون «سمط العلی للحضرة العلیا» و «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» از جمله مورخین

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان s.allahyari@ltr.ui.ac.ir

تاریخ تصویب: ۸۸/۸/۹

تاریخ دریافت: ۸۷/۸/۱۵

برجسته‌ی تاریخ میانه‌ی ایران به شمار می‌آید که به سبب پاره‌ای ویژگی‌های تاریخننگاری و پردازش موضوعی می‌توان افزون بر داده‌های تاریخی ویژه، با بررسی و جست و جو در نوشته‌های او مفاهیم مهمی درباره ایران و تفکر ایرانی و بازتاب الگوی نظام سیاسی ایران شناسایی کرد. از این رو مقاله حاضر تحت عنوان «بازتاب مفهوم ایران و اندیشه ایرانی در آثار ناصرالدین منشی کرمانی» با روش توصیفی و تحلیلی و برپایه مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای با چنین رویکردی به بررسی موضوع می‌پردازد. این مقاله پس از مقدمه، روش و مفاهیم و مروری بر زندگی ناصرالدین منشی کرمانی و آثار و نوشته‌های او بازتاب ایران و هویت ایرانی رادر این آثار و نگرش او را درباره نهاد شاهی، ویژگی‌ها و کارکردهای آن، وزارت، نظم سیاسی اجتماعی و توازن عناصر مؤثر در ساخت قدرت بر پایه‌ی منطقی تبیین تاریخی او در «سمط العلی للحضرة العلیا» و «نساتم الاسحار من لطائم الاخبار» مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ایران، مغول، ایلخانان، نهاد شاهی، وزارت، هویت سیاسی ایران، اندرزنامه نویسی سیاسی، اندیشه‌ی ایرانشهری، منطقی تبیین تاریخی، وزارت نامه نویسی.

مقدمه

سقوط خلافت بغداد و تشکیل حکومت ایلخانی بی تردید یکی از مهمترین پیامدهای تهاجم مغول در تاریخ میانه‌ی ایران به شمار می‌آید که در بررسی فرایند تاریخی تجدید و بازسازی ایران به عنوان کشوری یکپارچه و مستقل و هم چنین بازتاب نظری و عملی الگوی ملکداری و اندیشه ایرانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سقوط خلافت افزون بر این که برتری و سیادت نهادی سیاسی مبتنی بر نظام امتی را در ایران پایان داد، با تشکیل حکومت ایلخانی و یکپارچگی جغرافیا و

قلمرو باستانی ایران تحت حاکمیت واحد، زمینه‌ی بروز و بازتاب گسترده‌ی مفهوم ایران و اندیشه ایرانی و بازسازی نظام حکومتی مبتنی بر الگوی سیاسی ایرانی را که استحکام بخش یکپارچگی و هویت سیاسی و ملی ایران بود فراهم ساخت. نظام اندیشه‌ی ایرانی که تحت عنوان اندیشه‌ی ایرانشهری در تاریخ باستانی ایران تکوین و تکامل یافت، در دوره‌ی اسلامی نیز از روزنه‌های مختلفی زمینه بروز و بازتاب نظری و عملی پیدا کرد و افزون بر الگوسازی در ساختار کشورداری مسلمانان در آثار و نوشته‌های نویسندگان مسلمان نیز سرچشمه‌های اندیشه و فرهنگ سیاسی ایرانی جریان یافت. با وجود ابعاد و وجوه اعتقادی، اخلاقی و سیاسی اندیشه‌ی ایرانی، الگوی شهریاری محوری‌ترین مؤلفه‌ی اندیشه ایرانی است که همترازی دین و شاهی، مبنای الهی شاهی، فره‌ی شاه، دادگری و رعیت داری و ایران‌مداری مهم‌ترین مشخصه‌ها و ویژگی‌های نظام سیاسی ایرانی و کارکردهای شاه آرمانی در قلمرو ایران پنداشته می‌شوند. سید جواد طباطبایی در آثار و نوشته‌های مختلف درباره‌ی تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در ایران و جهان اسلام نمود و تجلی اندیشه ایرانشهری را در دوره‌ی اسلامی در جریان‌های مختلفی مورد بررسی قرار می‌دهد. از جمله جریان‌های مهم و اساسی تداوم اندیشه ایرانشهری که در حوزه عمل نیز تأثیرگذاری فراوان در سده‌های متمادی دارد از نگاه طباطبایی جریان اندرزنامه نویسی سیاسی شناخته می‌شود که اوفراتر از متون سیاستنامه‌ها و نصیحت‌نامه‌ها و کتبی از این دست، نوشته‌های تاریخی و تاریخ‌نگاری را نیز که حاوی رگه‌هایی از اندیشه و تفکر سیاسی هستند، در زمره‌ی این جریان می‌شناسد. (۱۰/ص ۲۶ تا ۲۸) یکی از ویژگی‌های مهم جریان اندرزنامه نویسی سیاسی در تاریخ ایران دوران اسلامی پیوند حوزه‌ی نظر و عمل و تکیه بر تجربه‌ی تاریخی است. بدین روی در بررسی اندیشه و الگوی سیاسی ایرانی و یا به تعبیر طباطبایی جریان اندرزنامه نویسی سیاسی ایران در دوره مغول یکی از حوزه‌های مهم مطالعاتی حوزه‌ی تاریخ‌نگاری است که افزون بر بازتاب نام ایران در نوشته‌های نویسندگان و مورخان این دوره می‌توان تحلیل و تبیین تاریخی ایشان را نیز در چارچوب این نظام اندیشه و منطق مبتنی بر اندیشه سیاسی ایران بررسی کرد. ناصرالدین منشی کرمانی از جمله‌ی مورخان و نویسندگان بزرگ سده هفتم و هشتم هجری قمری به شمار می‌آید که شاید نام و آوازه‌ی او به سبب رویکرد به موضوعات مشخص و ویژه چون تاریخ محلی و تاریخ وزرا تحت الشعاع نام

مورخان مشهور و نامدار دوره‌ی مغول چون جوینی، رشیدالدین، و صاف الحضرة شیرازی و حمدالله مستوفی و پاره‌ای دیگر قرار گرفته باشد. افزون بر این که مطالعه و بررسی نوشته‌های تاریخی او با رویکرد تاریخ پژوهی نوین، ارائه داده‌های تاریخی با ارزش و بی نظیری را در آثار او نشان می‌دهد، به خوبی می‌توان در این آثار چارچوب و الگوی فکری و منطق سیاسی او را به عنوان دبیری ایرانی که در خانواده‌ای دیوان پیشه پرورش یافت نیز شناسایی کرد. از این رو این مقاله با چنین رویکردی به بررسی بازتاب نام و مفهوم ایران و الگوی شهریاری به عنوان محوراندیشه‌ی ایرانی در نوشته‌های تاریخی ناصرالدین منشی کرمانی مانند «سمط العلی للحضرة العلیا» و «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» می‌پردازد.

روش

این پژوهش به شیوه استقرایی، پس از مطالعه‌ی دو متن مذکور از آثار ناصرالدین منشی کرمانی و استخراج مفاهیمی چون ایران و عناصر و مولفه‌های اندیشه‌ی ایرانی یا اندیشه‌ی سیاسی ایرانشهری مانند، شاهی، کارکردهای نهاد شهریاری، عدالت، وزارت و الگوی مناسبات و تعامل عناصر اصلی ساخت حکومت، بر پایه روش توصیفی و تحلیلی به بررسی موضوع می‌پردازد. بی‌تردید با توجه به این که ناصرالدین منشی کرمانی یک نظریه پرداز اندیشه سیاسی نیست، بلکه او به عنوان یک دیوانسالار و مورخ دوره‌ی مغول، از الگوی ملکداری ایرانی پیروی می‌کرد، از این رو نمی‌توان در آثار او انتظار تبیین یک نظریه‌ی سیاسی جامع را داشت، اما به هر روی این پژوهش می‌کوشد با بررسی آثار او و استخراج مفاهیم اصلی مرتبط با هویت ایرانی و اندیشه‌ی ایرانشهری بازتاب ایران و اندیشه‌ی ایرانی را در نوشته‌های تاریخی او شناسایی کند و نسبت او را با این مفاهیم و اندیشه‌ی در نگرش سیاسی و منطق تبیین تاریخی بررسی نماید. پیش از آغاز مباحث اصلی این پژوهش تعریف مفاهیم اصلی آن ضروری به نظر می‌رسد.

ایران: منظور از مفهوم ایران در این پژوهش، هویتی ملی و تاریخی است که بر پایه‌ی سرزمین، جمعیت و حاکمیت - پس از مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران با تشکیل نخستین دودمان فرمانروایی در تاریخ ایران باستان یعنی مادها و یکپارچگی جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی - شکل گرفت. (۲/ص ۱۲۰۱) درک و آگاهی و احساس تعلق به این هویت در فرایندی تاریخی عمق یافت. اگرچه در آغاز نام ایران برای این موجودیت سرزمینی، اجتماعی و سیاسی به کار نمی‌رفت، اما بر پایه‌ی پژوهش‌های جدید حداقل از دوره‌ی اشکانیان این نام برای آن به کار برده شد. کتیبه‌ی شاپور اول (۲۷۲-۲۴۲م) شاهنشاه ساسانی در کعبه‌ی زرتشت مهم‌ترین سند تاریخی است که او با معرفی خود به عنوان شاهنشاه ایران و ایران درک ویژه‌ی مفهوم هویتی ایران و تفاوت آن را با سایر سرزمین‌های قلمرو شاهنشاهی نشان می‌دهد. (۲۳/ص ۱۸۶) با وجود فراز و فرودهای تاریخی و فروپاشی یکپارچگی جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی ایران به ویژه پس از ساسانیان، هویت ایرانی بر پایه‌ی عناصر و عوامل فرهنگی و زبانی تداوم یافت و این عوامل نقش زیربنایی در بازسازی وحدت سرزمینی، اجتماعی و سیاسی آن ایفا کرد.

موجودیت ایران: منظور از موجودیت ایران در این پژوهش، حضور ایران به عنوان کلیتی جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی یکپارچه است. این کلیت یکپارچه‌ی آنگونه که گفته شد در دوره باستانی شکل گرفت و تا فروپاشی ساسانیان تداوم یافت و پس از آن در هویتی جدید با عنوان اسلامی هضم شد. از این رو فرایند بازسازی موجودیت ایران، تجدید یکپارچگی جغرافیایی و اجتماعی ایران را تحت حاکمیتی مستقل پیگیری می‌کند. کاربرد نام ایران در متون تاریخی و جغرافیایی دوران اسلامی، نشانه‌های مهم پیشرفت این فرایند و بازسازی موجودیت ایران است

اندیشه‌ی ایرانشهری: اندیشه‌ی ایرانشهری که چارچوب نظری آن در آثار سید جواد طباطبایی تبیین و بسط یافت، معطوف به نظام اندیشه‌ی ای و فکری ایران باستان است. (۱۱/ص ۳۵ تا ۳۷)

اندیشه‌ی سیاسی ایرانشهری که وجه اساسی مورد توجه این نظام اندیشه در پژوهش حاضر است بر نظریه‌ی شاهی و شهریاری استوار است. به گونه‌ی ای که می‌توان بارزترین نمود اندیشه‌ی ایرانی را در الگوی شهریاری ایرانیان دید. نظریه‌ی شاهی و الگوی ملکداری مبتنی بر آن کارکرد مهمی در

فرایند تجدید موجودیت ایران در دوران اسلامی ایفا کرد. به تعبیری یکپارچگی جغرافیایی و استقلال سیاسی ایران در پرتو نظریه‌ی شاهی و ساختار مبتنی بر اندیشه ایرانشهری تحقق یافت.

ناصرالدین منشی کرمانی و اعتبار خانوادگی او

ناصرالدین منشی کرمانی مورخ، ادیب و دیوانسالار برجسته ولی کمتر نام آشنای ایرانی در سده‌ی هفتم و هشتم هجری قمری می‌زیست. آگاهی‌های موجود درباره‌ی زندگی شخصی و خانوادگی او بسیار محدود و پراکنده است، به گونه‌ای که ناگزیر در تبیین زندگی او و پیشینه خانوادگی اش باید بر پاره‌ای اشارات پراکنده در برخی نوشته‌های او تکیه کرد. ناصرالدین منشی کرمانی در خانواده‌ای دیوانی و دبیرپیشه زاده شد و پرورش یافت. پدرش خواجه منتجب الدین عمده‌الملک یزدی از دبیران دستگاه اداری اتابکان یزد بود. او که به هنگام اختلاف دو تن از شاهزادگان خاندان اتابکی یزد به ماورالنهر رفته بود، با قطب الدین محمد برادرزاده براق حاجب پایه گذار پادشاهی محلی قراختائیان کرمان آشنا شد. قطب الدین محمد پسر امیرتاینگو برادر براق حاجب پس از مرگ عمویش به فرمانروایی کرمان رسید، اما چون در این هنگام رکن الدین خواجه جوق پسر براق حاجب برای اظهار ایللی و بندگی از سوی پدر به دربار مرکزی مغول رفته بود، از سوی اوگتای قاآن (۶۳۹ - ۶۲۴ هـ) برلیغ حکومت کرمان یافت و قطب الدین محمد نیز ناگزیر به ترک سلطنت و رفتن به سوی اردوی خان مغول شد. (۲۴/ص ۲۸) قطب الدین محمد که مدت شانزده سال (۶۵۰ - ۶۳۳ هـ) در دربار مرکزی مغول سرگردان بود و تحت حمایت فخر الدین محمود یلواج فرمانروای سرزمین‌های مسلمان نشین امپراتوری مغول قرار گرفت، سرانجام با برآمدن منگوقاآن به مقام خانی با حمایت یلواج، فرمان حکومت کرمان را به دست آورد و در سال ۶۵۰ هـ مجدداً به حکومت کرمان رسید. (۲۴/ص ۳۱ و ۳۲) خواجه منتجب الدین عمده‌الملک یزدی در ماوراءالنهر در آستانه‌ی حرکت قطب الدین محمد برای حکومت کرمان با او آشنا شد و قطب الدین محمد «... ترتیب امور مهمات کرمان با او در مطارحه افکند و در بست و گشاد و ستد و داد و گرفت و نهاد مصالح ولایت از وی رای طلبید و چون تقریرات و تدبیرات را بر منهج صواب دید بیسندید و بر کفایتش اعتماد نمود...» از این رو او را به خدمت دستگاه اداری و دیوانی

کرمان در آورد. (۲۴/ص ۳۲) و خواجه منتجب الدین عمده الملک یزدی در زمره اکابر و اعیان دیوان کرمان وارد شد به گونه‌ای که در سال ۶۵۱ هـ هنگام عزم قطب الدین سلطان برای رفتن به درگاه منگوقاآن از جمله ملتزمین رکاب او قرار گرفت. (۲۴/ص ۳۴) پس از مرگ قطب الدین محمد در دوران سلطنت همسر و پسرش قتلغ ترکان و حجاج (۶۸۱- ۶۵۵ هـ) نیز منتجب الدین عمده الملک پدر ناصرالدین منشی کرمانی، مدت بیست سال در خدمت دستگاه اداری و دیوانی قراختایتان کرمان بود و نزد سلاطین این دودمان مرتبتی عالی داشت. به گونه‌ای که ناصرالدین منشی کرمانی در این باره می‌نویسد: «..... فاما پدرم عمده الملک منتجب الدین یزدی رتبت تفوق و درجه تقدم داشت و در هر دو حضرت ترکانی و سلطانی مدت بیست سال مشیر مصلحت جوی و مخلص نصیحت گوی و مدبر دولت آرای و ناصح مشکل گشای بود». (۲۴/ص ۴۶)

عباس اقبال در مقدمه‌ی کتاب سمط العلی للحضرة العلیا بر پایه‌ی این روایت مرگ پدر ناصرالدین منشی کرمانی را سال ۶۷۵ هـ یعنی سال بیستم سلطنت قتلغ ترکان و حجاج سلطان می‌آورد، زیرا پس از این گزارش خبر دیگری درباره‌ی او در آثار ناصرالدین بیان نمی‌شود (۲۴/مقدمه، ص ب) و چون ناصرالدین منشی کرمانی در جای دیگری از این اثر خود می‌نویسد: «در سن هفت سالگی به داغ یتیمی موسوم گشت». (۲۴/ص ۱۰۴) زمان تولد نویسنده را بر پایه سال مرگ پدر ۶۸۸ هـ می‌دانند (۲۴/مقدمه، ص ب)

بر پایه‌ی آنچه که گفته شد ناصرالدین منشی کرمانی در سال ۶۸۸ هـ در خانواده‌ای دیوانی و دبیر پیشه که یزدی الاصل بودند، در کرمان متولد شد. او در هفت سالگی پس از مرگ پدر تحت سرپرستی عموی خود، خواجه شهاب الدین ابوالحسن یزدی، قرار گرفت که درباره‌ی دانش و دین داری او می‌نویسد: «... به حقیقت در متانت علوم و تبحر در فنون معقول و منقول و فروع و اصول مشارالیه بود... و تا روز وفات از هر منصبی دلفریب مجتنب بود و به عزّ و عزلت مصون و بپرورش درخت دانش مشعوف و روزگاری به تمهید قواعد دینیات و تشیید مبانی یقینیات مصروف و بسبب آنکه عم و استاد و مخدوم و مربی من بود، در اطراء او زیادت ازین مبالغتی نمی‌کنم». (۲۴/ص ۴۴) ناصرالدین منشی کرمانی دو عموی دیگر هم داشت که ایشان نیز در فن دبیری و انشا چون پدرش مهارت داشتند (۲۴/ص ۴۴) از این رو پس از رسیدن به مراحل رشد و فراگرفتن دانش و علوم و

فَن کتابت به واسطه عموی خود، نصیرالملک ظهیرالدین محمود که در دیوان کرمان بر جای پدرش تکیه زده بود و مدتی نیز به ریاست دبیران ناحیه‌ی سیرجان منصوب گردیده بود، وارد دستگاه اداری کرمان و پیروی پیشه‌ی پدر شد. او به سبب استعداد و توانایی در کتابت و دبیری، مسیر ترقی را به سرعت پیمود، به گونه‌ای که در سال ۶۹۳ هـ در دوران سلطنت پادشاه خاتون (۶۹۴ - ۶۹۱ هـ) با معرفی فخرالملک نظام الدین محمود، وزیر کرمان، به ریاست دیوان رسایل و انشاء کرمان منصوب شد. او خود در این باره چنین می‌نویسد: «و فخرالملک نظام الدین محمود وزیر روزی به خدمت پادشاه خاتون عرضه داشت که چگونه شاید که رخسار جمال دیوان و بارگاه تو از مشاطگی قلم معنی نگار و بنان گهربار پسر عمده الملک منتجب الدین که امروز در بستانسرای فصاحت سخن سرایی بی حشوست، نهالی به‌شمار هنر بارور که از مشرب عذب فضایل و صدارت بر چمن مفاخر بلاغتش نما و نشوست عاطل ماند.» بدین روی پادشاه خاتون او را خواست و در جوانی ریاست دیوان رسایل و انشاء را به او اعطاء کرد. (۲۴/ص ۷۴) اما چون پادشاهی پادشاه خاتون در کرمان چندان نپائید با برآمدن مظفرالدین محمد شاه (۷۰۲ - ۶۹۴ هـ) پسر سلطان حجاج به پادشاهی کرمان و تغییر مناصب دیوانی و وزارت کرمان، ناصرالدین منشی کرمانی نیز معزول شد. او در این باره از قاضی فخرالدین که به وزارت کرمان منصوب شد گله‌مند است. (۲۴/ص ۸۳) ظاهراً پس از این مدتی ناصرالدین منشی کرمانی از کرمان دور می‌شود و در عراق به خدمت زین الدین ماستری نایب خواجه سعدالدین محمد ساوجی وزیر غازان و اولجایتو در می‌آید. (۲۴/ص ۹۳) او پس از پایان کار قراختائیان کرمان و خلع قطب الدین شاه جهان (۷۰۳ - ۷۰۲ هـ) از سلطنت کرمان و انتقال حکومت کرمان از خاندان قراختایی به فرمان سلطان اولجایتو (۷۱۶ - ۷۰۳ هـ) دوباره ناصرالدین منشی کرمانی به کرمان باز می‌گردد و به خدمت دستگاه دیوانی و اداری ملک ناصرالدین محمدبن برهان که از سوی اولجایتو به ایالت کرمان اعزام شده بود، در می‌آید. او در تتمه‌ای که در سال ۷۲۰ هـ بر کتاب سمط العلی می‌نویسد نیز به هفده سال خدمت در دستگاه ملک ناصرالدین محمدبن برهان و پسرش قطب الدین نیکروز اشاره می‌کند. (۲۴/ص ۱۰۲)

ظاهراً پس از آمدن پسر محسن حلبی جوهری از سوی اولجایتو به کرمان در سال ۷۱۰ هـ جهت تحصیل اموال کرمان و گذاشتن پسر خال خود به نیابت، ناصرالدین منشی کرمانی دچار دردمر می‌شود و در سال ۷۱۵ هـ مدتی را در زندان سپری می‌کند و سپس با پرداخت دو هزار دینار جریمه رهایی می‌یابد. (۲۴/ص ۹۹ و ۱۰۰)

پس از سال ۷۲۰ هـ هیچ گزارشی درباره‌ی زندگی ناصرالدین منشی کرمانی در دست نیست و تنها اشاره به زمان تدوین یکی از آثار او تحت عنوان «درة الاخبار و لمعه الانوار» در سال ۷۳۰ - ۷۲۹ هـ ادامه زندگی او را تا این زمان نشان می‌دهد. (۲۴/مقدمه ص و)

آثار و نوشته های ناصرالدین منشی کرمانی

اگرچه بر پایه‌ی آنچه که در باره‌ی زندگی شخصی و خاندانی ناصرالدین منشی کرمانی بیان شد او دبیری چیره دست در دستگاه اداری کرمان و از خاندانی دیوانسالار بود، اما جایگاه و اعتبار او در تاریخ ایران به آثار و نوشته‌های برجای مانده از وی بستگی دارد که افزون بر تبیین زوایای ویژه‌ای از تاریخ ایران به سبب سبک نگارش و اسلوب ادبی، همچنین چارچوب تفکر و اندیشه و منطق تبیین تاریخی، از جمله آثار قابل تأمل و با ارزش تاریخنگاری و ادبیات ایران به شمار می‌آیند. ذبیح‌الله صفا در مجموعه‌ی ارزشمند تاریخ ادبیات خود ناصرالدین منشی کرمانی را از مورخان و نویسندگان بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری می‌داند. (۹/ص ۱۲۳۷) و در باره سبک نگارش او می‌نویسد: «ناصرالدین حقاً از منشیان زبردست روزگار خود بود.» (۹/ص ۱۲۳۹) از ناصرالدین منشی کرمانی سه کتاب مهم برجای مانده است که به اختصار در ذیل معرفی می‌گردند.

الف - سمط العلی للحضرة العلیا: این کتاب که از تواریخ محلی مشهور درباره‌ی کرمان به شمار می‌آید، در تاریخ قراختائیان کرمان و در ذیل کتاب تاریخ شاهی نوشته خواجه شهاب‌الدین ابوسعید - که امروز در دست نیست - تدوین گردیده است. نگارنده در اواخر سال ۷۱۵ هـ مبادرت به تدوین این کتاب نمود که در آغاز ۷۱۶ هـ پایان یافت. کتاب سمط العلی که در تاریخ شاهی قراختائیان کرمان تدوین گردیده بر پایه تاریخ شاهی شهاب‌الدین ابوسعید و ادامه نیز در ذیل آن نگاشته شده است. نویسنده این کتاب را به امیر ایسن قتلغ از امرای بزرگ مغول در دوره سلطان

محمد اولجایتو (۷۱۶- ۷۰۳ هـ) و ابوسعید بهادر خان (۷۳۶- ۷۱۶ هـ) تقدیم نمود. (۲۴/ص ۹ و ۱۰) سپس در سال ۷۲۰ هـ نیز تتمه‌ای بر کتاب افزوده شد که حاوی مطالب و ارزش تاریخی ویژه‌ای نیست. عباس اقبال بخش تتمه‌ی این کتاب را هجو نامه‌ای درباره‌ی عامل مالی کرمان می‌خواند. (۲۴/مقدمه ص ز) عمده ارزش و ویژگی‌های سبک ادبی و اسلوب نگارش ناصرالدین منشی کرمانی در این کتاب تجلی یافته است. (۹/ص ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۸)

ب - نسائم الاسحار من لطائم الاخبار: این کتاب که در تاریخ وزرا نوشته شده است از آثار و نوشته‌های ارزشمند تاریخنگاری ایرانی به شمار می‌آید. اگرچه نام نویسنده کتاب به روشنی بیان نشده است، اما به سبب سبک و اسلوب نگارش و شباهت‌های آن با سمط‌العلی و درة الاخبار از آثار دیگر ناصرالدین منشی کرمانی، این کتاب را نیز منسوب به او می‌شناسند. (۲۵/مقدمه ص ح و ط و ۹/ص ۱۲۳۹) که در سال ۷۲۵ هـ تألیف شد. نویسنده در باره انگیزه‌های تدوین این کتاب می‌نویسد: «هیچ یک از کُتاب رفیع مقدار و فصحای سحر کردار تا بدین روزگار تاریخی مشتمل بر اخبار و آثار دستوران نامدار و وزیران نیکوکار علی حده نساخته...» (۲۵/ص ۴) بدین روی نگارنده مبادرت به تدوین این کتاب نمود. زرین کوب این کتاب را در زمره‌ی کتب ترجمه‌ی احوال مشاهیر می‌آورد. (۷/ص ۶۸) کتاب نسائم الاسحار از جمله نوشته‌های مهم فارسی در تاریخ وزراست که پس از او نویسندگان دیگری نیز چون سیف‌الدین عقیلی نویسنده‌ی آثارالوزرا و خواندمیر نویسنده‌ی دستورالوزرا به ادامه راه او پرداختند. (۲۵/ص ب و ۷/ص ۶۸ و ۶۹) به هر روی کتاب نسائم الاسحار اثری در تاریخ وزراست که پس از مروری مختصر بر وزرای خلفای راشدین، اموی و عباسی به معرفی و شرح احوال وزرای سامانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی و مغول و ایلخانی می‌پردازد. با وجود ارزشهای فراوان این کتاب عدم ذکر وزرای آل بویه از اشکالات و ایرادات اساسی آن به شمار می‌آید.

ج - درة الاخبار و لمعة الانوار: این کتاب نیز به عنوان تلفیقی از ترجمه و تألیف از جمله‌ی آثار منسوب به ناصرالدین منشی کرمانی است. اصل آن در واقع ترجمه‌ی «تتمه صوان الحکمه» نوشته‌ی ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی از عربی به فارسی است که ناصرالدین منشی کرمانی در سال ۷۳۰ - ۷۲۹ هـ آن را به نام خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر، پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله

همدانی و وزیر ابوسعید بهادرخان تدوین نمود. این کتاب افزون بر ترجمه‌ی «تتمه صوان الحکمه» شرح احوالی از شیخ شهاب‌الدین سهروردی، امام فخرالدین رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی را نیز در بر دارد. (۴/ص ۲۱۶)

مفهوم ایران در نوشته‌های ناصرالدین منشی کرمانی

ایران به عنوان کلیتی سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی با هویت و مشخصه‌های ویژه‌ی فرهنگی و مدنی در ژرفای هزاره‌های تاریخی فراز و فرودهای بسیاری را پشت سر نهاد. اگرچه تکوین موجودیت سیاسی و هویت ایرانی را به دوره‌های اساطیری نسبت می‌دهند، اما بر پایه‌ی آنچه که گفته شد، موجودیت سیاسی ایران بر پایه‌ی سرزمین، جمعیت و حاکمیت در آغاز دوره‌ی باستانی یعنی دوره مدها بنیاد نهاده شد و در فرایندی تدریجی مفهوم ایران و هویت ایرانی در چارچوب این کلیت مسیر بالندگی و تکامل را پیمود. حمله‌ی اعراب مسلمان در سده‌ی هفتم میلادی چون تندبادی طومار استقلال و هویت و موجودیت سیاسی ایران را در نوردید و ایران به بخشی از کلیت یکپارچه جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی جدید به نام دارالاسلام، امت اسلامی و خلافت اسلامی تبدیل گردید که موجودیت آن بر پایه مبانی اعتقادی استوار بود. (۱۸/ص ۵۳) به تدریج فرمانروایانی که بر مسند خلافت اسلامی تکیه زدند، شیوه‌ای مغایر با مبانی اعتقادی و اسلامی در رفتار با اقوام و ملیتهای مختلف قلمرو اسلامی پیش گرفتند و شکاف‌های اعتقادی، تبعیض‌های قومی و عواملی دیگر موجب بروز چالش‌های سیاسی و قومی در میان امت اسلامی گردید. در چنین شرایطی ایرانیان فرایند پر تکاپویی را برای بازسازی موجودیت و بازیابی هویت ایرانی آغاز کردند. به هر روی در پی تکاپوها و کوشش‌های جانفوسای ایرانیان، مهمترین زمینه برای تجدید موجودیت ایرانی در چارچوب قلمرو جغرافیای باستانی آن، پس از تهاجم مغول، سقوط خلافت عباسی و تشکیل حکومت ایلخانی فراهم شد. از این رو نام ایران و محوریت تاریخ، جغرافیا و موجودیت ایران در متون و نوشته‌های این دوره به ویژه متون تاریخ‌نگاری و جغرافیای‌نویسی بازتاب ویژه‌ای یافت. به تعبیری می‌توان در نوشته‌های تاریخی این دوره همانند جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی بارها نام ایران و ایران زمین را مشاهده کرد. (۳/ص ۵۵ تا ۵۹) همچنین متون جغرافیایی این دوره همانند نزهةالقلوب حمدالله مستوفی به جای مسالک و ممالک به جغرافیای

ایران به عنوان موجودیت جغرافیایی یکپارچه و مستقلی توجه نمودند. (۲۱/ص ۱۹ تا ۲۸) بی تردید آثار و نوشته‌های تاریخی ناصرالدین منشی کرمانی نیز که در چنین بستری فرهنگی و تاریخی تدوین گردید، حاوی دریافتی از ایران و موجودیت ایران به عنوان واحد جغرافیایی و سیاسی یکپارچه و تبیین موضوعات خود در قالب این کلیت می‌باشند. موضوع اصلی هر دو کتاب تاریخی ناصرالدین منشی کرمانی مربوط به حوزه‌ی ایران است. کتاب *سمط العلی للحضرة العلیا* که در تاریخ پادشاهی قراختائیان کرمان تدوین گردیده، دودمان پادشاهی و تکاپوها و عملکرد آن را در چارچوب جغرافیا و فضای تاریخی و سیاسی ایران بررسی نموده و کتاب دیگر او نیز تحت عنوان «*نسائم الاسحار من لطائم الاخبار*» که در تاریخ وزرا تدوین گردیده است، عمدتاً به تاریخ و شرح حال و زندگی وزرای سلسله‌های سامانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی و مغول و ایلخانی پرداخته است. در هر دو کتاب ناصرالدین منشی کرمانی پیش از ورود به حوزه‌ی ایران و تاریخ دودمان‌های سیاسی و وزرای ایرانی، مروری کوتاه بر تاریخ اسلام از بعثت پیامبر (ص)، خلافت خلفای راشدین، امویان و عباسیان به عنوان مقدمه‌ی مباحث آمده است و ایران نیز در این دوره به عنوان بخشی از قلمرو پهناور اسلامی شناخته می‌شود، اما با پدیداری سلسله‌های حکومتگر ایرانی، تاریخ ایران از متن تاریخ اسلام و خلافت اسلامی سر بر می‌آورد. ناصرالدین منشی کرمانی در کتاب *سمط العلی* پس از بیان چگونگی برآمدن طاهریان در خراسان به عنوان نخستین دودمان فرمانروایی در ایران دوران اسلامی، به جایگاه این سلسله در تجربه‌ی تاریخی ایران بعد از اسلام می‌پردازد و در این باره می‌نویسد: «... و بعد از مبعث محمدی نخستین امرایی که در خراسان و عراق عجم دم از استبداد و استقلال زدند و در پادشاهی تمکن یافتند جرثومه‌ی طاهریان بودند.» (۲۴/ص ۳ و ۴) بی تردید تشکیل حکومت طاهریان در خراسان به عنوان نخستین تجربه‌ی سیاسی که استقلال بخشی از قلمرو ایرانی را از نفوذ مستقیم خلافت عباسی در پی داشت، نوید بخش آغاز فرایند سیاسی تازه‌ای در تاریخ ایران دوران اسلامی است که به اضمحلال تدریجی نفوذ عباسیان در ایران و بازخیزی فرهنگی و ملی و احیای سیاسی ایران انجامید. سیدجواد طباطبایی در این باره می‌نویسد: «از ویژگی‌های فرمانروایی آنان در ارتباط با دستگاه خلافت آن بود که به رغم خواست خلفا نخستین حکومت موروثی را در بازگشت به اندیشه شاهی در ایران باستان و در

مخالفت با اصول حکومتی اسلام ایجاد کردند.» (۱۳/ص ۹۲) بدین روی چنین محتوا و مفهومی را درباره‌ی ظهور طاهریان در تاریخ ایران دوران اسلامی حداقل در اندازه‌ی تشکیل نخستین فرمانروایی دودمانی و موروثی در بخشی از قلمرو ایران می‌توان از روایت ناصرالدین منشی کرمانی نیز دریافت. با این وجود ناصرالدین منشی کرمانی دوره‌ی سامانی را بعنوان دوران طلوع سیاسی دودمانهای پادشاهی تاریخ ایران دوران اسلامی می‌شناسد که در پرتو حاکمیت ایشان، ایران فرایند استقلال‌یابی سیاسی را آغاز کرد. او در سمط العلی پس از چنین شرحی درباره‌ی طاهریان و اشاره‌ای به صفاریان درباره‌ی حکمرانی سامانیان بر ماوراءالنهر، خراسان، عراق، قهستان، کرمان و سیستان می‌نویسد: «والحق در استجماع جمیع خصال پادشاهانه ایشان را استحقاق رتبت تقدم بر ملوک و جهانداران ماضی حاصل بود» (۲۴/ص ۴) او در کتاب نسائم الاسحار پس از مروری بر وزرای خلفای راشدین، امویان و عباسیان، عنوان ذکر وزرای پادشاهان و سلاطین را برمی‌گزیند و از وزرای سامانیان آغاز می‌کند و در این باره می‌نویسد: «از وزرای دولت آل سامان ابتدا کرده شد، چه اول طایفه از ملوک اسلام که در ممالک ایران دم استقلال زدند ایشان بودند.» (۲۵/ص ۳۵) او طاهریان را به سبب این که در اندازه‌ی گماشتگان خلیفه بر قلمرو خود حکم می‌رانند و صفاریان را نیز چون عیار پیشه بودند و از دارالخلافة لقب پادشاهی نداشتند، نادیده می‌انگارد. (۲۵/ص ۳۵) بدین روی اگرچه استقلال سامانیان در گزارش ناصرالدین منشی کرمانی جای تأملی جدی دارد و گفتار او در مقایسه سامانیان با طاهریان و صفاریان و شرح دلیل ارجحیت ایشان متناقض به نظر می‌آید، اما نباید از نظر دور داشت که بازتولید نظریه‌ی شاهی ایران، در فرایندی تدریجی و تکاملی روی داده و به طور مشخص تا پایان کار خلافت عباسیان شاهی و سلطنت در چارچوب نظریه‌ی خلافت اسلامی و بر پایه‌ی تأیید خلیفه تبیین می‌گردید، هرچند رویکرد به مبانی ایرانی آن چون مبنای الهی و ایزدی نیز رخ می‌نمود. اما پس از سقوط خلافت، سلطنت و شاهی بدون خلیفه، مبنای ایزدی و پشتوانه‌های فره‌ی خود را به عنوان مبانی مشروعیت بخش یافت. از این رو صفاریان در چارچوب نظریه‌ی اسلامی خلافت و سلطنت از نگاه ناصرالدین منشی کرمانی در ظرف زمانی خود جایگاه شاهی و سلطنت ندارند و شأن طاهریان نیز در مقایسه با سامانیان این گونه بیان می‌شود. به هر روی، از نگاه ناصرالدین منشی کرمانی سامانیان در روند

تحولات تاریخ ایران بعد از اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. به گونه‌ای که ملک و پادشاهی که ایشان بنیاد نهادند با ظهور غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان تداوم یافت. او برآمدن غزنویان را در ادامه‌ی تاریخ سامانی بیان می‌کند و در این باره می‌نویسد: «مولی زاده ایشان سلطان... محمود... وارث ملک ایشان گشت.» (۲۴ / ص ۴) سلجوقیان نیز بر قلمرو غزنویان استیلا یافتند و بر تختگاه ایشان تکیه زدند. گسترش قلمرو سلاطین بزرگ دودمان سلجوقی نیز در چارچوب قلمرو تاریخی و سنتی امپراتوریهای باستانی ایران روی داد. اما ناصرالدین منشی کرمانی خوارزمشاهیان را که غلام زادگان سلاطین سلجوقی بودند، متصدی سلطنت ایران و توران می‌خواند (۲۴ / ص ۵) کاربرد عبارات ایران و توران در آثار او دریافت ویژه از این مفاهیم را در چارچوب روایات و پیشینه‌ی اساطیری مناسبات ایران و توران نشان می‌دهد. او سپس با مروری کوتاه بر تاریخ سلاطین خوارزمشاهی درباره‌ی فرجام سلطان جلال الدین خوارزمشاه می‌نویسد: «و عهد او خاتمت عهد پادشاهان عرب و عجم بود در جهان» (۲۴ / ص ۵) بدین روی پادشاهی محلی قراختائیان کرمان که موضوع اصلی کتاب سمط العلی به عنوان تاریخی محلی است، در دوران ضعف و فتور سلطنت و خلاء قدرت در ایران شکل گرفت. بیش از سه دهه از تاریخ قراختائیان کرمان مقارن با دوران فترت اولیه‌ی تاریخ مغول در ایران از پایان هجوم اولیه مغول در ۶۱۹ هـ تا سقوط خلافت عباسی و تشکیل حکومت ایلخانی (۶۵۶ هـ) است. مهم ترین ویژگی این دوره آشفتگی سیاسی ایران و ناگزیری حکومت‌های محلی به تکاپوهای سیاسی برای حفظ موجودیت و برقراری مناسبات و روابط سیال و متغیر با بازماندگان سلطنت خوارزمشاهی، خلافت عباسی، و دربار مرکزی مغول است. در این دوران افزون بر تهدید روزافزون مغول، نهادهای معنوی و سیاسی جهان اسلام نیز شرایط بسیار ناگواری یافتند. از این رو دوره‌ی نخست تاریخ قراختائیان کرمان در چنین شرایط و فضایی تبیین می‌گردد. ناصرالدین منشی کرمانی درباره‌ی برآمدن قطب الدین سلطان به جانشینی براق حاجب پایه‌گذار فرمانروایی قراختایی کرمان در سال ۶۳۲ هـ می‌نویسد: «در زمان تراجع کار سلطنت اسلامی و انطوای بساط جهانداری شهریاران ایران او سلطانی بود...» (۲۴ / ص ۲۶) به هر روی قراختائیان کرمان این دوران گذار از نظم سیاسی پیشین در چارچوب سلطنت خوارزمشاهی و خلافت عباسی به سوی نظم تازه سیاسی در سایه حکومت ایلخانی را پشت سر نهادند.

اگرچه با مرگ سلطان جلال الدین خوارزمشاه (۶۲۸ هـ) کار نهاد سلطنت خوارزمشاهی پایان پذیرفت، اما سرانجام دربار مرکزی مغول در آغاز نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری در دوران فرمانروایی منگوقاآن (۶۵۵ - ۶۴۸ هـ) با اعزام هولاکو برادر خان بزرگ با سپاهی سنگین موفق به نابودی اسماعیلیه و خلافت عباسی گردید. هولاکو پس از پیروزی بر اسماعیلیه و خلافت عباسی در ایران (به جز سواحل دریای مازندران) آسیای صغیر و بین‌النهرین مسلط گردید. قلمرو سیاسی و بستر جغرافیایی فرمانروایی هولاکو یادآور قلمرو شاهنشاهی‌های بزرگ باستانی ایران بود که برای نخستین بار تحت حاکمیتی واحد به دور از سایه و سیادت خلافت عباسی، یکپارچگی می‌یافت. از این رو تشکیل حکومت ایلخانی را نقطه‌ی عطفی در فرایند بازسازی موجودیت و هویت سیاسی ایران در دوران اسلامی می‌شناسند. بدین روی در نوشته‌های ناصرالدین منشی کرمانی قلمرو ایلخانان، ایران خوانده می‌شود و نام ایران بازتاب گسترده‌تری پس از دوره‌ی مغول می‌یابد. از نگاه او جیحون دروازه ورود مغولان به ایران بود و هولاکو خان پس از عبور از جیحون زمام امور ایران را در دست گرفت، به گونه‌ای که درباره‌ی وزارت شمس الدین جوینی می‌نویسد: «چون رایات همایون پادشاه عادل جهانگیر قادر هولاکو خان از جیحون عبره کرد، مقالید وزارت ایران و عرب و غیرها در قبضه شایستگی وزیر بی‌نظیر و دستور مبارک تدبیر الوزیر بن الوزیر شمس الدین محمد الجوینی نهاد.» (۲۵/ص ۱۰۱) همچنین در سال ۶۶۸ هـ هنگام لشکرکشی فرمانروای جغتایی و عبور او از جیحون درباره‌ی لشکرکشی او می‌نویسد: «براق اغول و لشکر جغتای از جیحون بر عزم استخلاص بلاد ایران و مقاومت با بندگی اباقاخان عبره کرد...» (۲۴/ص ۴۶) بدین روی قلمرو ایلخانان، ایران و صاحبان مناصب عالی حکومت ایلخانی نیز صاحب منصبان ایران خوانده می‌شوند. ناصرالدین منشی کرمانی در معرفی سعدالدین ساوجی وزیر غازان (۷۰۳ - ۶۹۴ هـ) و اولجایتو (۷۱۶ - ۷۰۳ هـ) او را «سرو سهی چمن وزارت ایران زمین» می‌خواند. (۲۵/ص ۱۱۴) او ابوسعید بهادرخان ایلخان مغول (۷۳۶ - ۷۱۶ هـ) را «قضا صولت قدر قدرت پادشاه اسلام، شهنشاه هفت اقلیم دارنده‌ی معموری بلاد و عالم مالک نواحی و رقاب سلاطین امم، جمشید الزمان، جهان بان صاحب قران، ظل الله الرحمن السلطان ابن السلطان ابوسعید بهادر خان» (۲۵/ص ۷) و ضمن شبیه سازی او با شاهان اساطیری و باستانی ایران عنوان دارنده‌ی معموره بلاد عالم را به کار می‌برد

که این عبارت افزون بر نشان دادن جایگاه ویژه‌ی ایران در بلاد عالم، یادآور تعبیر خواجه نصیرالدین توسی با رعایت هیرارشی سیاسی امپراتوری جهانی مغول و جایگاه ایلخانان در برابر قآن دربار مرکزی است. خواجه نصیرالدین توسی در «تنسوخ نامه ایلخانی» برای منگوقاآن (۶۵۵-۶۴۸ هـ) عنوان پادشاه جهان را به کار می‌برد و در برابر با محدود کردن عنوان پادشاهی جهان برای هلاکوخان (۶۶۳-۶۵۶ هـ) قلمرو او را قسمت اصلی جهان یعنی ایران می‌خواند. (۲۹/ص ۱۸۲) ناصرالدین منشی کرمانی در تبیین تاریخ محلی قراختائیان کرمان در کتاب سمط العلی و هیرارشی سیاسی فرمانروایی محلی کرمان و نسبت آن با ایلخانان و هم‌چنین دربار مرکزی مغول و قلمرو جغرافیایی ایشان یعنی کرمان، ایران و قلمرو جهانی مغول را در نظر دارد. کرمان بخشی از قلمرو ایران و ایران بخش مهم و آبادان و معمور قلمرو جهانی مغولان است. او در توصیف پادشاه خاتون (۶۹۴-۶۹۱ هـ) فرمانروای محلی کرمان که مدتی در سرپرده‌ی مادر اباقاخان (۶۸۰-۶۶۳ هـ) بود و سپس به خاتونی گیخاتوخان (۶۹۴-۶۹۰ هـ) در آمده می‌نویسد: «و بر سپهر مملکت کرمان لا بل بر سریر خاتونی ایران، در سالیان بسیار و علان بی شمار، فرخنده ترازوی ستاره‌ای طلوع نکرد...» (۲۴/ص ۷۰) هم‌چنین درباره‌ی معاشرت و مرابطات او با بزرگان ایران و امرای بزرگ مغول می‌نویسد: «او حضرت پادشاه خاتون خود اکثر اوقات به صنایع اعیان ایران و اکابر جهان مشحون بودی.» (۲۴/ص ۷۵) بدین روی بر پایه‌ی آنچه که گفته شد با توجه به زمینه‌ی تازه‌ای که با بر آمدن حکومت ایلخانی برای رویکرد به مفهوم ایران و بازتاب آن پدید آمد، نوشته‌های تاریخی ناصرالدین منشی کرمانی در چارچوب چنین دریافتی از ایران تبیین یافته و منطق بیان تاریخی او درباره‌ی تحولات سیاسی سلسله‌ها و سلاطین و نهاد شاهی و ساخت حاکمیت نیز مبتنی بر تفکر و اندیشه ایرانی است که بدان پرداخته خواهد شد.

نهاد شاهی و ویژگیها و کارکردهای آن

نهاد شاهی در باور و اندیشه‌ی ایرانی دیرینه‌ای دراز دارد و پیدایش آن با آفرینش انسان توامان شناخته می‌شود. (۲۲/ص ۲۱۵) فردوسی در این باره چنین می‌سراید:

«چنین گفت کایین تخت و کلاه کیومرث آورد او بود شاه»

«جو آمد به برج حمل آفتاب جهان گشت با فرّ و آیین وتاب»

(۱۶/ص ۱۵)

شهریار در فرهنگ و باور ایرانیان از جایگاه معنوی ویژه ای برخوردار است. شهریار زمینی به عنوان عامل آسمان، نظم و سامان زندگی این جهانی را بر عهده دارد. (۱۷/ص ۱۳۹) شهریاری در فرهنگ ایرانی مبنای ایزدی دارد و قدرت شاهی مبتنی بر اراده و مشیت آسمانی شناخته می شود. افزون بر این، فره کیانی به عنوان عنصری ماورایی در ایفای کارکردها و کامیابی و کامکاری شاهان نقش مهمی دارد. افزون بر مبنای الهی و فرهی، شهریار در فرهنگ ایرانی از امتیازات تباری، سلامت جسمانی و صلاحیت های اکتسابی ویژه ای نیز باید برخوردار باشد تا بتواند به وظایف خود عمل کند. مهم ترین کارکردهای نهاد شاهی جهانگیری و جهاننداری است. شاه خوب باید توانایی انجام چنین کارکردهایی را متناسب با منافع و ضرورت های ایرانشهر به عنوان بستر جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی فرمانروایی خود داشته باشد. در اندیشه ی سیاسی ایرانشهری، نهاد شهریاری به عنوان محور این نظام اندیشه رکن یکپارچگی و تداوم سیاسی و تاریخی ایران شناخته می شود. تفکر شاهی در ایران دوران اسلامی در فرایندی تدریجی به موازات بازسازی موجودیت ایران بروز و به تدریج در قالب نظریه ی سلطنت باز تولید شد.

بر پایه ی آنچه که گفته شد ماهیت تفکر سیاسی و منطبق تبیین تاریخی ناصرالدین منشی کرمانی به عنوان مورخی برجسته و الگوی عملی او در جایگاه دبیری دیوان پیشه، در چارچوب اندیشه ی ایرانشهری و جریان اندرز نامه نویسی سیاسی قابل تحلیل است. بدین روی نهاد شهریاری به عنوان رکن اصلی خرد سیاسی ایرانی که از جایگاه معنوی و سیاسی ویژه ای در جهان بینی اعتقادی و آرمان گرایی سیاسی جامعه ایرانی برخوردار است، یکی از شاخص های اصلی بررسی افکار و نگرش سیاسی ناصرالدین منشی کرمانی است که رگه های تفکر او را در این باره می توان در قالب تبیین تاریخ خلفای اسلام، سلاطین ایران و پادشاهان محلی قراختایی کرمان در کتاب سمط العلی و نوشته ی دیگر او نسائم الاسحار جست و جو کرد. همانگونه که درباره ی فرایند پر فراز و فرود بازسازی و بازیابی هویت و موجودیت سیاسی ایران در دوران اسلامی گفته شد، می توان باز تولید تفکر شاهی و بازسازی نهاد شاهی را نیز به عنوان محور اساسی موجودیت و

استقلال سیاسی ایران در چنین فرایندی بررسی کرد. بدین روی همانگونه که ایران و موجودیت جدید ایرانی از متن تاریخ اسلام و خلافت و امت اسلامی در آثار ناصرالدین منشی کرمانی باز خودنمایی می‌کند، شاهی و سلطنت ایرانی نیز در چارچوب تحولات نظری و عملی تاریخ اسلام و خلافت اسلامی، به تدریج در پرتو زمینه‌های تاریخی پدید آمده دوباره سر بر می‌آورد و مسیر تکامل را می‌پیماید.

ناصرالدین منشی کرمانی در هر دو اثر تاریخی خود مطلع گفتار را با رسالت پیامبر اسلام (ص) آغاز می‌کند که در سایه وجود ایشان «سراسر عالم از نو نوائی کامل گرفت و اغوار و انجاد خاور و باختر به نور اختر سعادتش فرّ و بهای شامل یافت.» (۲۵ / ص ۲) پس از انسداد باب وحی و پایان رسالت «ناموس اکبر که روح القدس است، خلفای روزگار و سلاطین نامدار و ملوک کامکار را راعی هر رمه از بنی آدم، و حامی هر اقلیم از اقالیم عالم گردانید تا هر نافذ فرمانی از ایشان در عهد مملکت خویش در عهده‌ی کار رعیت آید و ریاض احوال بریت را به نفاذ مزیت نضارت بخشید.» (۲۵ / ص ۲) بدین روی ناصرالدین منشی کرمانی به عنوان یک مسلمان ایرانی حاکمیت خلفا و سلاطین را در تداوم رهبری امت اسلامی و جوامع انسانی از سوی پیامبر اسلام (ص) بیان می‌کند، اما فلسفه وجودی خلفا و سلاطین را بر پایه مشیت و اراده الهی در چارچوب نظریه‌ی ایرانی در جهت مصالح جامعه‌ی انسانی می‌داند. این سخن او یادآور گفتار خواجه نظام الملک طوسی از اندیشه ورزان خردمند ایرانی است که در جریان اندیشه ایرانشهری و اندرزنامه نویسی از جایگاه ممتازی برخوردار است. او در آغاز کتاب ارزشمند سیاستنامه می‌نویسد: «ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرتهای ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو باز بندد...» (۲۷ / ص ۱) بنابراین شکل‌گیری پادشاهی در تفکر ایرانی، بر پایه مصالح و حکمت الهی برای آرامش و تداوم حیات جامعه انسانی شناخته می‌شود و ناصرالدین منشی کرمانی نیز در آغاز سخن خود پیوستگی بنیاد تفکر و اندیشه‌اش را با تفکر و اندیشه‌ی ایرانشهری نشان می‌دهد.

بدین روی ناصرالدین منشی کرمانی که هر دو اثر خود را با اشاره به رسالت نبوی (ص) آغاز می‌کند، در کتاب سمط العلی سپس به خلفای راشدین و مناقب ایشان می‌پردازد و پس از آن

درباره‌ی خلفای اموی با بیان ذم معاویه و یزید اگرچه در نسائم الاسحار عمر بن عبدالعزیز را «امام المسلمین و اعدل ملوک العالمین» می‌خواند (۲۵/ص ۱۲) در سمط العلی پس از مرگ یزید می‌نویسد: «اقارب و عشایر و اخوان و اولادش به مراسم امور جهاننداری که ایشان را حسب توارث جائز بن جائز بود قیام نمودند و در تعداد اسامی آحاد آن متغلبان و تفصیل شرح افراد آن نامستحقان طائل و حاصلی نیست.» (۲۴/ص ۳) سپس قیام ابومسلم خراسانی و پیروزی او را ناشی از توفیق آسمانی و عنایت ربانی می‌داند که به برآمدن آل عباس و خلافت ایشان انجامید. (۲۴/ص ۳)

همانگونه که پیش تر اشاره شد اگرچه در دوران خلافت عباسیان پس از خروج مأمون بر برادرش امین، طاهریان را نخستین امرایی می‌خواند که «در پادشاهی تمکن یافتند.» (۲۴/ص ۳ و ۴) اما در نسائم الاسحار سامانیان را مقدم بر ملوک و جهانداران گذشته‌ی ایران در دوران اسلامی و اول خاندان از ملوک اسلام می‌داند که بر ممالک ایران دم استقلال زدند. (۲۵/ص ۳۵) بدین روی پس از سامانیان پادشاهی و ملک داری ایرانی تداوم می‌یابد و امرای غزنوی و سلطنت سلجوقی و خوارزمشاهی و پس از آن فرمانروایان ایلخانی ایران به عنوان پادشاهان و سلاطین ایران زمین معرفی می‌گردند و از حکام محلی قراختائیان کرمان نیز به عنوان سلاطین و پادشاهان عدل پرور در خطه‌ی کرمان به عنوان بخشی از قلمرو پهناور ایران زمین یاد می‌شود. اگرچه بر پایه‌ی تفکر شاهی در اندیشه‌ی ایرانی، تبار و فره‌ی از امتیازات و صلاحیت‌های ویژه‌ی شهریار شناخته می‌شوند، اما در دوران اسلامی اندیشه‌ی گران و اندرزنامه نویسان ایرانی با واقع بینی و رویکرد حفظ قدرت و پایداری نظام‌های سیاسی حتی با منشأ بیگانه و هم چنین در جهت پیشبرد فرایند همسازی حکومتگران نامتجانس با جامعه‌ی ایرانی و راهبری آنها در مسیر ایفای کارکردهای مورد انتظار در ساختار حکومت ایرانی و منافع جامعه، ایشان را در سیمای شاه آرمانی و شهریار ایرانی معرفی می‌کردند. سید جواد طباطبایی با بررسی این رویکرد و نگرش در گفتار نظام الملک در سیاستنامه آن را کوششی در جهت جمع نظریه‌ی شاهی ایرانی و سلطنت اسلامی می‌خواند. (۱۱/ص ۱۷) به هر روی چنین نگاه و سنتی در جریان اندرزنامه نویسی و متون تاریخی ایران دوره‌ی اسلامی از پیش جاری بود. به گونه‌ای که پاره‌ای حتی فراتر رفته و فرمانروایان ترک و مغول را با شاهان اساطیری و باستانی ایران شبیه سازی می‌کنند. ناصرالدین منشی کرمانی پادشاهی را به عنوان نهادی سیاسی

می‌شناسد که اعتبار آن به استقلال و موجودیت سیاسی ایران بستگی دارد. به گونه‌ای که در دوره باستانی برآمدن اسکندر مقدونی و استیلای او بر ایران را موجب ناچیز شدن پادشاهی کیانی می‌داند و درباره‌ی نقش اردشیر بابکان پایه گذار دودمان شاهی ساسانی در تجدید پادشاهی ایرانی می‌نویسد: «و چون اول عهد شاهان ساسان و واسطه‌ی عقد ملوک ایران، اردشیر بابکان که به تأیید یزدانی احیاء رمیم و رفات ملک پیشدادیان و اعادت طراوت و رونق پادشاهی کیانیان که سبب استعلاء و استیلا اسکندر جهانگیر ناچیز شده بود کرد» (۲۴/ص ۱۲) از این رو در دوره‌ی اسلامی نیز فرایند تجدید موجودیت و هویت سیاسی ایرانی با تجدید نهاد شاهی پیوستگی ویژه‌ای یافت. اگرچه ناصرالدین منشی کرمانی در آغاز فرمانروایی امرا و ملوک ایران دوران اسلامی را درچارچوب نظم سیاسی خلافت بیان می‌کند. و صفاریان را به سبب نداشتن لقب شاهی از سوی دارالخلافه در زمره‌ی ملوک و سلاطین جهاندار ایران نمی‌شناسد، اما به روشنی درباره‌ی مناسبات امرا و سلاطین ایران زمین از سامانیان و آل بویه به بعد با خلفای عباسی می‌نویسد: خلفا از آن وقت باز تا به روزگار الناصرالدین الله که دولت سلجوقیان روی در انحطاط نهاد، در ممالک جهان لاسیما بلاد عجم به مجرد اقامت رسم خطبه و اظهار شعار دعوی قناعت نمودند.» (۲۵/ص ۲۰) بدین روی همانگونه که در حوزه‌ی عمل با گسترش نفوذ و استیلای سلاطین مسلمان، قلمرو ایران از استیلا و نفوذ مستقیم خلافت کاسته می‌شد در حوزه‌ی نظر نیز با رویکرد به مبانی اندیشه‌ی ایرانی بر اعتبار معنوی سلاطین افزوده می‌شد و به تدریج زمینه برای از میان رفتن پیوستگی و پیوند معنوی و بستگی مشروعیت قدرت سلاطین به خلافت فراهم می‌شد. ناصرالدین منشی کرمانی به عنوان دبیر و صاحب اندیشه‌ی ایرانی، مبنای پادشاهی و سلطنت را اراده و مشیت الهی می‌شناسد و در این باره می‌نویسد: «به نصرت یزدانی و تائید ربانی شاهان عدل پرور و خسروان بذل گستر به تیغ آبدار کار جهان قرار دادند...» (۲۵/ص ۲) بدین روی او مبنای پادشاهی را اراده‌ی الهی و تائید یزدانی می‌داند و درباره‌ی برتری سلجوقیان بر غزنویان می‌نویسد: «چون برمقتضای (ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده) مفاتیح ممالک ربع مسکون در قبضه قدرت سلاطین آل سلجوق که به اتفاق عالمیان مقبول خالق و مخلوق بودند آمد.» (۲۵/ص ۴۸)

به هر روی با وجود رویکرد به مبنای الهی پادشاهی در اندیشه‌ی ایرانی تا فرجام خلافت عباسیان تأیید خلیفه نیز عامل مهم در مشروعیت فرمانروایی سلاطین ایران زمین به شمار می‌آمد. پس از فروپاشی سلطنت خوارزمشاهی افزایش تهدید و نفوذ مغولان در سرزمین‌های مسلمان نشین ایران و آسیای غربی، حکومت‌های محلی حوزه‌ی ایران در شرایط ویژه‌ای قرار گرفتند. بحران مشروعیت و سردرگمی ایشان در پیوند با بازماندگان سلطنت خوارزمشاهی، خلافت عباسی، دربار مرکزی مغول و تکیه بر مبنای نظری پادشاهی ایرانی و دعوی استقلال و ایرانمندی مهم‌ترین مسئله تکاپوهای سیاسی ایشان بود. ناصرالدین منشی کرمانی در کتاب *سمط العلی* که به تاریخ شاهی فراختائیان کرمان می‌پردازد، تبیین دقیقی از رفتارها و رویکردهای متفاوت این دودمان پادشاهی محلی در چنین شرایطی دارد. اما نکته‌ی قابل تأمل در حوزه اندیشه ایرانی روایتی از او درباره‌ی گفتگوی غیاث‌الدین پیر شاه شاهزاده، خوارزمشاهی و براق حاجب (۶۳۲-۶۱۹هـ) موسس فرمانروایی قراختائیان کرمان است. غیاث‌الدین پیرشاه که در پی تکاپوهای بازماندگان خاندان خوارزمشاهی سرانجام در هنگام حمله‌ی مغول به اصفهان (۶۲۵هـ) سپاه برادرش جلال‌الدین خوارزمشاه را ترک نمود، با دریافت منشور سلطنت از خلیفه‌ی عباسی در پی تکاپوهای سردرگم خود ناگزیر به کرمان نزد براق حاجب آمد که پیش‌تر از امر او و خدمتگزارانش بود. ناصرالدین منشی کرمانی درباره‌ی گفتگوی غیاث‌الدین با براق حاجب می‌نویسد: «چون غیاث‌الدین به کرمان رسید، قتلغ سلطان را پادشاهی صاحب شوکت با عظمت دید، نائره‌ی حسدش زبانه گرفت و در مستی بر زبان راند که سلطانی به توداده است؟ قتلغ سلطان جواب داد که سلطانی به من آن مالک الملکی داده است که کلاه سلطنت از فرق سامانیان برداشت و بر سر غلامان آن خاندان سبکتکین و محمود نهاد و دست قهرش کسوت جهاننداری از سلاطین سلجوقی بر کشید و بنده زادگان آن خاندان که خوارزمشاه و اسلاف تو بودند، به آن خلعت کرامت ارزانی داشت» (۲۴/ص ۲۵) بدین روی براق حاجب با رویکرد به بنیادهای نظری نهادشاهی و سلطنت در فرهنگ و اندیشه‌ی سیاسی ایرانی، بی‌واسطه‌ی سلطان و خلیفه، ملک و فرمانروایی خود را ناشی از اراده‌ی خداوند معرفی می‌سازد. برپایه‌ی آنچه که گفته شد مبنای پادشاهی و سلطنت از نگاه ناصرالدین منشی کرمانی الهی و ناشی از اراده و مشیت خداوندی است. او فرمانروایی چنگیز و جانشینش را نیز ناشی از

اراده‌ی الهی می‌شناسد و در این باره می‌نویسد: «چون به حکم سابقه‌ی تقدیر یزدانی و وضع اشکال آسمانی کره خاکی و بسیط غربا، میدان جولان یکران فرمان قضا دوران قدر جریان پادشاهان چنگیز خانی گشت...» (۲۵ / ص ۱۰۰) و درباره‌ی سلطنت ایلخان مسلمان مغول غازان خان (۷۰۳-۶۹۴ هـ) می‌نویسد: «بر مقتضای (ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده) کارداران دیوان قضا مفتاح ممالک ربع مسکون در قبضه‌ی مقدرت پادشاه اسلام، اعدل جهانداران و اعقل سلاطین دوران، غازان خان نهادند و صرافان دارالضرب قدر، نقد پادشاهی جهان را نقش سکه‌ی سلطنت آن شهنشاه صاحب قران زدند.» (۲۵ / ص ۱۱۱)

افزون بر مبنای الهی پادشاهی، بازتاب مفهوم فره‌ی در نوشته‌های ناصرالدین منشی کرمانی نیز نکته‌ای قابل تامل به نظر می‌رسد. فره به معنای نیکبختی، کمال یا رسیدن به خواسته و مطلوب مفهومی عام در سنت و اعتقادات و باورکهن ایرانیان است (۶ / ص ۹۱ و ۹۲) که فراتر از شاهان، ایرانیان از آن بهره‌مندند، اما فره‌ شاهی با ویژگی و مفهومی خاص عامل و عنصری مهم در کامیابی و کامکاری پادشاه و ایفای نقش و کارکردهای نهاد شاهی است. (۲۰ / ص ۹۲ و ۹۳) این مفهوم اگرچه در متون و نوشته‌های باستانی به ویژه ساسانی و سملی‌ها و نگاره‌های بازمانده بازتابی گسترده دارد، اما در دوران اسلامی تقریباً از دوره مغول بازتاب ویژه‌ای در متون و نقش و نگاره‌های این دوره می‌یابد. بدین روی ناصرالدین منشی کرمانی نیز در توصیف صفات و ویژگی‌های شاهان به روشنی به فره‌ی و فره‌مندی ایشان اشارات متعددی دارد. به گونه‌ای که از عبارات «فرخنده روای فرهمند»، «همایون صورت، خجسته سیما، پاکیزه لقا و خسروی خورشید طلعت» در توصیف پادشاهان قراختایی کرمان استفاده می‌کند. (۲۶ / ص ۳۹ و ۲۴) تابندگی فره‌ی از سیمای شاهان از ویژگی‌های فره‌ی در اندیشه ایرانی است که بروز آن را می‌توان در روایات متعدد اساطیری و تاریخی دوره‌ی باستانی، شناسایی کرد. نمایش خورشید در پشت سر شاهان در نقش و نگاره‌های دوره مغول نیز از مظاهر مهم فره‌ی به شمار می‌آید. (۲۹ / ص ۱۸۶) هم چنین ناصرالدین منشی کرمانی درباره‌ی سلطان جلال الدین سیوغتمش (۶۹۱-۶۸۱ هـ) می‌نویسد: «بر رخسار مبارکش مخایل فر یزدانی روشن و مبین و دعاوی فضیلت و مزیت سبق او بر سلاطین قراختای به براهین قاطع و حجج ساطع مبرهن...» (۲۴ / ص ۵۲ و ۵۳)

ناصرالدین منشی کرمانی ایلخانان مغول را نیز در سیمای شاهان ایرانی معرفی می کند و درباره‌ی ارغون (۶۹۰ - ۶۸۳ هـ) می نویسد: «چون سریر ربع مسکون به فرط طاعت همایون پادشاه عادل ارغون مزین شد.» (۲۴/ص ۵۵) و درباره‌ی غازان خان نیز با چنین توصیفی می نویسد: «و چون چهار بالش خانی به زیور شکوه طلعت و فرّ ابهت غازان خان آرایش پذیرفت.» (۲۵/ص ۱۱۲) بدین روی مفهوم فرهی که در نوشته‌های دوره مغول بازتاب گسترده‌ای می یابد در نوشته‌های ناصرالدین منشی کرمانی به گونه‌ی آشکارتری نمود یافته است.

ناصرالدین منشی کرمانی در کنار مبنای الهی شاهی و فرهی شاهان، ایشان را با صفاتی چون دین داری، رعیت پروری، عدل گستری، شوکت و هیبت شاهی و تدبیر و بخشندگی می ستاید. کارکردهای نهاد شاهی در نگرش او جهانگیری و جهاننداری است که در پرتو صفات شاهانه و بر پایه‌ی شمشیر و قلم کارگزاران و خدمتگزاران ملک و شاهی استوار است.

او عدل را مهم ترین رکن رونق عالم و شکوه و عظمت شاهی و فرمانروایی می داند. به گونه‌ای که درباره‌ی رونق کرمان در دوره‌ی ترکان خاتون (۶۸۱-۶۵۵ هـ) می نویسد: «اکثر تجار متمدولان شرق و غرب و غربای امصار بروبحر، توطن کرمان را جهت صفای هوا و عدوبت آب و وسعت منزل و خصب عیش و شمول عدل و کمال امن اختیار کردند. و در سایه‌ی عدل ترکان خاتون کرمان کانون علما و افاضل و هنروران عصر گشت.» (۲۴/ص ۴۱)

وزارت

نهاد وزارت از نهادهای دیرپای سیاسی و اداری تاریخ ایران است که می توان دیرینگی آن را در اساطیر قومی ایران جست و جو کرد. وزیران پادشاهان اساطیری و تاریخی ایران باستان در سیمای خردمندان و فرهیختگان آگاه و بلندهمت، ناصح پادشاه و مدبر ملک بوده اند. با تشکیل حکومت تمرکز گرای ساسانی و گسترش قلمرو پادشاهی در زمان اردشیر و پسرش شاپور اول، نهاد وزارت جایگاه و اختیارات گسترده‌ای در نظام ساسانی به دست آورد. (۱۹/ص ۱۰۶) وزیر ساسانی را بزرگ فرمذار یا به تعبیر یعقوبی بزرگفرمذار یعنی عهده دار کارها می خواندند. (۲۱۹/۲۸) سازمان های اداری و دیوان های مختلف زیر نظر وزیر یا وزرگ فرمذار رهبری می

شدند. به تعبیری می توان گفت از دو کارکرد مهم نهاد شاهی یعنی جهانگیری و جهانداری، کارکرد جهاندارانه‌ی شاهی و ملک، بر عهده‌ی تدبیر و کاردانی وزیر بود. او افزون بر این مشیر و راهنمای شاه بود و می توانست خلق و خوی شاهان را نیز به تعادل آورد. طبری در روایت دوران یزدگرد اول شاهنشاه ساسانی که به سبب نارضایتی روحانیون زرتشتی یزدگرد بزهکار خوانده می‌شد، گزارش می‌کند چون مهرنرسه را به وزارت برگزید، «مردم امیدوار بودند که یزدگرد با این کار از تندخویی بیرون آید و نرسی او را بر سر صلاح آورد...» (۱۴/ص ۱۴۴ و ۱۴۵) به هر روی آبادانی و آسودگی رعیت و سامان امور ملک به وزیر بستگی داشت. هندوشاه نخبجوانی وزیر را واسطه میان پادشاه و رعیت می‌داند و معتقد است بدین سبب باید با طبایع عوام و ملوک مناسبتی داشته باشد. (۲۶/ص ۹۶) بدین روی نهاد وزارت در ملک داری پادشاهان ایران و اندیشه‌ی ایرانشهری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. پس از سقوط ساسانیان در فرایند انتقال الگوی ملکداری و کشورداری ایرانی به خلافت اسلامی و حکومت‌های مسلمان، نهاد وزارت برپایه‌ی الگوی باستانی آن بازسازی شد. در این فرایند افزون بر انتقال تجربه عملی، الگوی نظری وزارت نیز در قالب نوشته‌ها و متون سیاسی در حوزه‌ی اندیشه و فرهنگ دوران اسلامی جریان یافت. بدین روی با توجه به جایگاه مهم وزارت در ساخت حکومت‌های ایرانی و اندیشه‌ی ایرانشهری، بازتاب عملی و نظری وزارت را در جریان ملکداری و اندیشه‌ی سیاسی دوران اسلامی می‌توان یکی از روزه‌های مهم تداوم اندیشه‌ی ایرانشهری شناخت. بی تردید با توجه به چنین جایگاهی در میان متون، جریان اندرزنانه نویسی در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایران، نوشته‌های مربوط به وزرا و یا به تعبیری وزارت نامه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. سید جواد طباطبائی درباره‌ی اهمیت این متون و جایگاه آنها در اندیشه‌ی ایرانشهری می‌نویسد: «نوشته‌های مربوط به سیرت و تاریخ وزیران را می‌توان پس از کتابهای مربوط به سیرالملوک از پراهمیت‌ترین گرایش‌های سیاستنامه نویسی سنت اندیشه‌ی سیاسی ایرانشهری دانست. سنت وزارت در ایران باستان و جایگاه ارجمندی که وزیران به‌ویژه در دوره‌ی شاهنشاهی ساسانیان داشته‌اند، از یک سو و انتقال این سنت به نوشته‌های دوره‌ی اسلامی سنت دراز آهنگی در وزارت نامه نویسی در دوره اسلامی را به دنبال داشته است که در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایران بایستی به عنوان یکی از سرچشمه‌های تداوم اندیشه‌ی

ایران‌شهری در دوره‌ی اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. «(۱۲/ص ۹۰) بدین روی ناصرالدین منشی کرمانی به عنوان نویسنده‌ی یکی از متون مهم وزارت نامه‌ای در تاریخ ایران افزون بر پیروی از الگو و سنت مهم و ارزنده‌ای در تاریخ نگاری ایرانی، بازتاب دهنده‌ی وجوه ویژه و مهمی از اندیشه‌ی ایران‌شهری شناخته می‌شود. او در آغاز کتاب نسام الاسحار من لطائم الاخبار- همانگونه که پیش تر گفته شد در تاریخ وزراء نوشته شده است - با توجه به جایگاه رفیع وزارت در کنار نهاد شاهی می‌نویسد: «و نحاریر افاضل هر عهد و مشاهیر امثال هر عصر، در تاریخ سیر و روش سلاطین بزرگ منش و خداوندان داد و دهش تصانیف ساخته‌اند و می‌کن که در خلال سیاحت اخبار و احوال و اثنای ایراد قصص حکایات ایشان، ذکر بعضی از وزراء علی سبیل الندره کرده و هیچ یک از کُتاب رفیع مقدار و فصحا سحر کردار تا بدین روزگار مشتمل بر اخبار و آثار دستوران نامدار و وزیران نیکوکار علی حده نساخته ...» (۲۵/ص ۴)

بدین روی هرچند سخن نگارنده درباره‌ی این که پیش از این هیچ کس مبادرت به نگارش تاریخ و شرح حال وزرا ننموده است اغراق آمیز به نظر می‌آید و خود در متن کتاب به تاریخ الوزرا نوشته‌ی هلال صابی اشاره می‌کند. (۲۵/ص ۲۱) اما در اشارت او می‌توان اهمیت و جایگاه وزارت را در نگاه او در کنار نهاد شاهی دریافت. ناصرالدین منشی کرمانی درباره‌ی فلسفه‌ی وجودی نهاد وزارت و صاحب منصب وزیر در ساختار سیاسی فرمانروایی ملوک و پادشاهان می‌نویسد: «... و قلم راست تدبیر جفت شمشیر جهانگیران نامدار و شهریاران دولتیار آمد تا هر صاحب قرانی، بر عهد جهانبانی خویش، صاحب قلمی را که در دین و دولت یگانه‌ی اعصار بود، وزیر مملکت کرد چنانچه بمضای تیغ آب سیمای ملوک و سلاطین ومداد آشام وزرای صاحب تمکین، قصر مملکت ها مشید شد و ظل دولت ها ظلیل گشت ...» (۲۵/ص ۲) هم چنین در ادامه‌ی همین سخن می‌نویسد: «و هیچ جهانگیر جهانبان و کامکار کامران را از دستوری صاحب قران و وزیری کاردان گزیر نبوده است.» (۲۵/ص ۳) بدین روی ناصرالدین منشی کرمانی با تاکید بر ضرورت وجودی وزیر برای اداره‌ی امور جامعه با استناد به قرآن و احادیث و اشاره به مقام وزارت هارون برای حضرت موسی (ع) و نقش وزارت شیخین برای پیامبر اسلام (ص) در تاریخ وزرا نیز طلیعه‌ی سخن خود را از متن تاریخ اسلام آغاز می‌کند. (۲۵/ص ۵) و همانطور که پیش تر اشاره

شد به تدریج تاریخ وزرا و وزارت ایرانی از چنین متنی سربرمی‌آورد. البته در بخش استنادات قرآنی او نقل سخنی منسوب به خسروانوشیروان درباره‌ی این که داناترین ملوک و پادشاهان بی‌نیاز از وزیر نیستند، قابل تامل است. (۴/۲۵)

ناصرالدین منشی کرمانی پس از مقدمه‌ای بر کتاب نسائم الاسحار به تاریخ وزرا می‌پردازد و پس از خلفای راشدین، خلفای اموی و عباسی، به وزرای سلاطین و ملوک ایران می‌پردازد. اگرچه تجدید نهاد وزارت و تکامل الگوی ملکداری ایرانی را در خلافت اسلامی مربوط به دوره‌ی عباسیان می‌شناسد و بسیاری قائل به عنوان وزیر برای صاحبان مناصب و مشاوران خلفای پیشین نیستند، اما ناصرالدین منشی کرمانی از ایشان تحت عنوان وزیر نام می‌برد و به ذکر نام اکتفا می‌کند. برپایه‌ی روایت ابن طقطقی در دوره امویان وزارت برکسی مقرر نبود و امور دیوان بر عهده‌ی کتاب یا دبیران بود. (۱/ص ۲۰۶) هندوشاه نخجوانی نیز در این باره می‌نویسد: «در دولت سابق وزارت برکسی مقرر نبود و هرکسی را از خلفا کاری پیش آمدی، در تدبیر آن مستبد بودی یا با خویشان و اصحاب مشاورت کردی، به سبب این ذکر وزارت نکردیم، اما در دولت عباسیان کارها بر قاعده می‌رفت» (۲۶/ص ۹۶) ناصرالدین منشی کرمانی پس از مروری بر وزرای خلفا در روند تحولات تاریخ خلافت اسلامی و نفوذ آن در ایران، به افول موقع خلافت در ایران با برآمدن دودمان‌های فرمانروایی پس از سامانیان اشاره می‌کند و همانگونه که نفوذ و اقتدار خلفا در ممالک جهان «سیمابلاذعجم» رو به اخلال و انحطاط می‌رود (۲۵/ص ۲۰) اهمیت وزرای خلفا نیز در برابر وزرای سلاطین از بین می‌رود و «وزرای خلفا مغلوب و زیر دست وزیران سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی گشتند» (۲۵/ص ۲۱) از این رو پس از وزرای خلفا به شرح مفصل تر و ذکر شرح احوال وزرای سامانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی و مغول و ایلخانی می‌پردازد. ناصرالدین منشی کرمانی برای نهاد وزارت و نقش آن در پایداری ملک و حکومت نقش ویژه‌ای قائل است. به گونه‌ای که او در گزارش سرانجام خاندان برمکی در دوران هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۳) می‌نویسد: «استیصال برامکه بر هارون نامبارک آمد و دولتش روی به انحطاط نهاد و خراسان و اکثر بلاد و عجم شوریده گشت» (۲۵/ص ۱۸) اما نکته‌ی مهم و جالب در گزارش‌های ناصرالدین منشی کرمانی، روایت او از تحریکات بدخواهان و بدبینی ملکشاه به نظام الملک و

گفتگوی میان ایشان است. ناصرالدین منشی کرمانی می‌نویسد: «و از سلطان پیامی ممضی به خواجه رسید مشتمل برآنکه: ممالک مرا به فرزندان دادی و در ولایات دامادان نشاندی و در اطراف ملک غلامان گماشتی و در اکناف بلاد خویشان پراکندی و به هر ناحیت از ایران و توران نواب فرستادی، مگر در ملک شریک و انباز منی؟ بفرمایم تا دوات از پیشت بردارند و مردم از استطالت تو برهانند. خواجه به جواب گفت: سلطان امروز می‌داند که من و فرزندان با او در ملک شریکیم، سی سال شد تا این قاعده مطرد است اما دوات را که فرموده است اگر از پیش من بردارند تاج او نیز بردارند که کاردان قضا و قدر، در دیوان ازل آن تاج و این دوات را بهم نهاده‌اند و انفکاک متصور نباشد.» (۲۵/ص ۵۱)

نظم سیاسی اجتماعی و توازن عناصر موثر در ساخت قدرت:

در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایرانی کار ویژه‌گرایی و این که هرکس بر پایه‌ی موقعیت اجتماعی و خاندانی خود به کاری پردازد، اصلی مهم است که بنیاد آن به تقسیم کار اولیه‌ی جامعه ابتدایی آریایی در پیوند با نظام اعتقادی ایشان باز می‌گردد. این تقسیم اجتماعی در فرایندی تاریخی در دوره‌ی باستانی سیر تکاملی را پیمود و در قالب جامعه‌ی شبه کاست ساسانی بروز نمود. تعالیم و آموزه‌های دینی، اندیشه‌ی فره و فرهنگ‌های همه ایرانیان و نسبت میان فرهی و نقش و کار ویژه افراد- و اندرنامه‌های سیاسی و اجتماعی به عنوان متون و منابع فرهنگ سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین پشتوانه‌های این نظام اجتماعی بودند. در فرهنگ سیاسی و متون اندرنامه‌ای پرداختن هرکس به کار ویژه‌های خود، از ضرورت‌های اساسی نظم سیاسی، اجتماعی و ثبات جامعه و مصالح عمومی شناخته می‌شد. یکی از کارکردهای مهم نهاد شاهی در اندیشه‌ی ایرانی مراقبت از رعایت حدود و ثغور اجتماعی و مبادرت افراد به کار ویژه‌ی خود بود. تنسر در این باره می‌نویسد: «تا بدانی که آنچه شاهنشاه فرمود از مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کارعالمیان است. اگر در عذاب سفک دما چنین قوم افراط به جایی رساند که منتهای آن پدید نبود، ما آن را زندگانی می‌دانیم و صلاح...» (۵/ص ۱۵) اگرچه پس از ورود اسلام به ایران این نظام اجتماعی پشتوانه‌های دینی خود را برپایه‌ی تعالیم زرتشتی و

باورهای اعتقادی باستانی از دست داد، اما می توان روحانیون، نظامیان و دیران را به عنوان گروه‌های اصلی طبقه‌ی عالی‌ی جامعه‌ی ساسانی شناخت که عناصر موثر در ساخت قدرت و متولی مناصب مهم سازمان های قضایی و دینی، سپاه و دیوانسالاری به شمار می آمدند. در دوران اسلامی نیز این ساختار تداوم یافت. بر پایه الگوی ملکداری ایرانی یکی از عوامل مهم انتظام سیاسی و کارایی نظام سیاسی در حکومت‌های ایرانی، توازن میان این عناصر صاحب نفوذ در ساخت قدرت و رعایت حدود اختیارات و کارکردهای ایشان بود. نظام الملک وزیر خردمند سلاطین مقتدر سلجوقی که با نگارش سیاست نامه در اندیشه‌ی سیاسی ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در باب اعطای القاب و عناوین به روحانیون، امرا و دیوانیان سفارش می کند که القاب با پسوند دین به فاضلان و عالمان، دوله به نظامیان و امرا و ملک به ایرانیان اعطا گردد تا امکان تمیز میان ایشان باشد، زیرا چون لقب عالمی یا امامی چنانکه معین الدین نامی بود، عالم و فاضل و شاگرد ترکی نیز داشت لقب او معین الدین که در علم شریعت دستی نداشت، بلکه در خواندن و نبستن نیز عاجز بود و لقب هردو چون یکی بوده باشد پس فرق چون بود میان عالم و جاهل و قاضیان و چاکران؟» (۲۷/ص ۱۸۵) در سایر متون اندرز نامه‌ای نیز چنین تأکیدی درباره‌ی واگذاری مناسب مشاغل مشاهده می شود، چنانکه عنصر المعالی در قابوسنامه می نویسد: «چون کس را شغل دادی نیک بنگر، شغل سزاوار مرد ده و بدانچه درباب چاکری معنی باشی، شغلی که نه مستحق آن باشد وی را مفرمای کسی که فراشی را شاید شراب داری مفرمای و آن که خازنی را شاید حاجبی مده که هر کاری به هر کسی نتوان داد.» (۱۵/ص ۲۳۰) ناصرالدین منشی کرمانی نیز به عنوان اندیشه ورز و مورخی که در چارچوب منطق ایرانی به تبیین گزارش‌های تاریخی می پردازد، به حفظ بیوتات و خاندان های کهن و توازن عناصر صاحب نفوذ در ساخت قدرت توجه ویژه‌ای دارد. او شکست سلطان مسعودغزنوی در برابر سلجوقیان را ناشی از غضب الهی به سبب ریختن خونها و استیصال بیوتات می داند و در این باره می نویسد: «ناصرالدین مسعود را به شومی اراقت خونهای ناحق و حرص و شرهی که بر جمع مال و استیصال بیوتات قدیمی داشت، حرمان از عصمت الهی و عنایت عالم علوی پدید آمد» (۲۴/ص ۴) ناصرالدین منشی کرمانی در توصیف اعطای القاب و عناوین به صاحبان مناصب حکومت قراختایی کرمان توسط براق حاجب

می‌نویسد: «در قاعده و آئین سلاطین سلجوقی و خوارزمی ارکان دولت خود را از اصحاب تیغ و قلم ملکی و مُلکی مرسوم کرد.» (۲۴/ص ۲۴) این روش و الگو یادآور گفتار خواجه نظام الملک توسی به عنوان نظریه پرداز نظام سیاسی سلجوقی است. از نگاه ناصرالدین منشی کرمانی رعایت حدود و اختیارات عناصر صاحب نفوذ و دقت در اعطای مناصب و القاب ایشان ضروری و از جمله ویژگی‌های پادشاهان و سلاطین با تدبیر و جهاندار بود. او در این باره می‌نویسد: «و در تربیت و تقویت اتراک به اقصی‌الغایه رسید و غلامان بسیار خرید و ایشان را برکشید و هریک را به منصبی بلند و پایه‌ی ارجمند رسانید و با طوایف تاجیکان عموماً و ارباب قلم خصوصاً صافی نبود.» (۲۴/ص ۲۸ و ۲۹) بر پایه‌ی گزارش ناصرالدین منشی کرمانی، این سلطان قراختایی که با دیوانیان صافی نبود مولانا فخرالدین ختتی را «مالک زمام همگی اشغال دین و دولت و قائد عنان جملگی مصالح ملک و ملت گردانید» (۲۴/ص ۹) در دوران سلطنت رکن الدین به سبب شیوه‌ی او در برخورد با دبیران و دیوانیان و بخشش فراوان و بی حساب او به علما و روحانیون و سادات، خزانه‌ی دولت خالی شد و مجموع دخل و مال کرمان به خرج او وفا نمی‌کرد و قضیم اسبان و علف مراکب خاص او و وزرا و کُتاب دیوان روز به روز بر محترفه و اهل اسواق و مردم شهر قسمت می‌کردند و می‌گرفت.» (۲۴/ص ۳۰) بدین روی بر پایه‌ی الگوی ایرانی حفظ توازن میان عناصر روحانی، نظامی و دیوانی از ضرورت‌های ثبات و پایداری حکومت‌ها بود. ناصرالدین منشی کرمانی در کتاب نسائم الاسحار نیز در تبیین فرجام وزرای خلفا و سلاطین ایران به بدفرجامی وزیران توجه ویژه‌ای دارد. به گونه‌ای که در باب وزرای خلفا می‌نویسد: «در مدت چهارصدسال از وزرای خلفا چهار وزیر در دولت سپری شدند و باقی تمامت یا بتیغ قهر یا در عزل و سخط پادشاه یا در حبس و توکیل پایمال قضا و قدر و دست فرسای خوف و خطر آمدند.» (۲۵/ص ۳۱) وزرای سلاطین سامانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی و ایلخانی نیز عمدتاً چنین فرجامی داشتند. (۸/ص ۷۲ و ۷۳) نکته‌ی قابل تأمل در ذکر فرجام وزرا نقش امرای بزرگ در پایان کار وزیران و یا به تعبیری تضاد و تعارض میان نهاد وزارت و امارت است که در دوران سلاطین ضعیف به سبب از میان رفتن توازن و تعادل در ساخت قدرت رخ می‌نماید و حکومت رادر سرایشی سقوط قرار می‌دهد.

نتیجه

برپایه‌ی آنچه که گفته شد، پس از هجوم مغول و فروپاشی خلافت عباسی در بغداد، زمینه ویژه‌ای برای بروز افکار و اندیشه‌های ایرانی و بازسازی هویت و موجودیت سیاسی ایران فراهم شد. ایران و مفهوم ایرانی در آثار و نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی این دوره بازتاب گسترده‌ای یافت و منطق مبتنی بر اندیشه‌ی سیاسی ایرانی بر تبیین متون تاریخی این دوره غالب شد. ناصرالدین منشی کرمانی مورخ، نویسنده و دیوانسالار سده هفتم و هشتم هجری قمری از زمره‌ی مورخان اندیشه ورز این دوره به شمار می‌آید که آثار او با وجود این که تحت الشعاع نوشته‌های مورخان بزرگ دوره مغول قرار گرفت، اما به سبب پاره‌ای ویژگی‌های موضوعی و بازتاب مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. ایران و مفهوم ایران در نوشته‌های ناصرالدین منشی کرمانی با درک فرایند تاریخی ایران دوران اسلامی، نمود ویژه‌ای دارد و تبیین تاریخی او درباره‌ی تاریخ اسلام، ایران و قراختائیان کرمان و شرح حال وزرا در چارچوب الگوی ایرانی و منطق حاکم بر کنش و واکنش‌های درونی و بیرونی حاکمیت، در چارچوب فرهنگ سیاسی ایران انجام گرفته است به گونه‌ای که می‌توان در متون تاریخی او این منطق و نگرش او را درباره نهاد شاهی و پشتوانه‌های نظری آن، وزارت، عناصر ساخت قدرت و مناسبات ایشان شناسایی و تبیین کرد. کتاب نسائم الاسحار ناصر الدین منشی کرمانی نیز به عنوان یکی از متون شاخص وزارت نامه نویسی ایرانی در زمره‌ی متون مهم سیاسی جریان اندرزنامه نویسی سیاسی ایران مانند سیاستنامه‌ها، نصیحت نامه‌ها، و سیر الملوک قرار دارد و بدین رو می‌توان ناصرالدین منشی کرمانی را به عنوان یکی از مورخین صاحب اندیشه‌ی ایرانی قرن هفتم و هشتم هجری قمری شناخت که در جریان اندیشه‌ی ایران شهری و آثار او در جریان اندرز نامه نویسی سیاسی قابل تأمل و با اهمیت به نظر می‌رسند.

منابع و ماخذ

ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا، (۱۳۵۰) تاریخ فخری در آداب مملکتداری و دولت‌های اسلامی، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

احمدی، حمید، (۱۳۸۲) «هویت ملی در گستره تاریخ ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره یک.

اله یاری، فریدون، (۱۳۸۲) بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، شماره ۱.

بیات، عزیزالله، (۱۳۶۳) شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه، جلد اول، تهران، امیرکبیر.

تنسر، (۱۳۱۱) نامه‌ی تنسر به گشنسب شاه و شاهزاده نزشخوارگر، ترجمه پهلوی به عربی ابن مقفع، ترجمه از عربی به فارسی ابن اسفندیار به ضمیمه و دیباچه و حواشی و توضیحات مجتبی مینوی، مجلس، تهران، ۱۳۱۱

ثروتیان، بهروز، (۱۳۵۰) بررسی‌فرد در شاهنامه فردوسی، تبریز، دانشگاه تبریز.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۳) تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.

شایسته، فریدون، (۱۳۸۲) فرجام روزگار وزرای ایرانی در کتاب «نسائم الاسحار من لطائف الاخبار»، ماهنامه تخصصی کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال هفتم، شماره یک، آبان ۱۳۸۲.

صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو پارسی زبانان، چاپ هشتم، جلد سوم، بخش دوم، انتشارات فردوس، تهران.

طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۷۴) ابن خلدون و علوم اجتماعی (وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی)، تهران، طرح نو.

طباطبایی، سید جواد، (۱۳۷۴) درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، چاپ چهارم، کویر، تهران.

طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۷۵) خواجه نظام الملک، تهران، طرح نو.

طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۷۵) زوال اندیشه سیاسی در ایران، چاپ دوم، تهران، کویر.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۵) تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تالیف تئودر نولدکه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، انجمن آثار ملی تهران.

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، (۱۳۷۱) قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

فردوسی، (۱۳۷۵) شاهنامه، جلد اول، ژول مول، به کوشش پرویز اتابکی، تهران، علمی و فرهنگی.

قادری، حاتم؛ رستم وندی، تقی، (۱۳۸۵) اندیشه ایرانی (مختصات و مولفه های مفهومی)، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال شانزدهم، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۸۵.

لمبتون، آن، (۱۳۷۲) تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، (۱۳۶۵) تمدن ایرانی ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ دهم، تهران، علمی و فرهنگی.

مجتبایی، فتح الله، (۱۳۵۲) شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر، (۱۳۳۶) نزهت القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه طهوری.

مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسین، (۱۳۷۰) مروج الذهب، چاپ چهارم، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

مشکور، محمد جواد، (۱۳۶۶) تاریخ سیاسی ساسانیان، جلد اول، تهران، دنیای کتاب.

منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۶۲) سمط العلی للحضرة العلیا در تاریخ قراخانیان کرمان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تحت نظر محمد قزوینی، چاپ دوم، تهران، اساطیر.

منشی کرمانی، ناصرالدین، (۱۳۶۴) نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی «محمدشاه»، چاپ دهم، تهران، اطلاعات.

نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله، (۱۳۱۱) تجارب السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، مجلس.

نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق، (۱۳۷۲) سیاستنامه، به تصحیح عباس اقبال، چاپ
دهم، تهران، اساطیر.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، (۱۳۶۲) تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد
اول، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.

Ruby, Julian & Teres A Fitzherbert (Edited), (1994) *The Court of the Il.
Khans – 1290-1340*, Oxford university.

